

دکتر جلیل نایب‌یان
دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تبریز
Jnayebian@gmail.com
داود عمرانی
کارشناس ارشد تاریخ دانشگاه تبریز
omranidavod@yahoo.com

بررسی بازتاب عملکرد دکتر محمد مصدق در تحولات سیاسی مصر در دهه‌ی

1950م

چکیده

ملی کردن صنعت نفت در ایران توسط دکتر محمد مصدق یکی از حوادث مهم تاریخ معاصر خاورمیانه در دهه‌ی 1950م می باشد. این اقدام گامی بزرگ برای کوتاه کردن دست استعمار از کشور ایران و کسب آزادی ملی بود. که علاوه بر بازتاب داخلی، بازتاب‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای وسیعی برجای گذاشت. بارزترین جلوه‌های این رخداد همانا از بین بردن تصور شکست ناپذیری کشورهای استعماری و شکستن تابوی استعمار در منطقه خاورمیانه می‌باشد.

بیشترین تأثیر این جنبش ضد استعماری ایران، در کشور مصر متجلی گردید. برای اینکه ملت مصر نیز مانند ایرانیان طعم تلخ استعمار را در طول قرون متمادی چشیده بودند. بنابراین آزادی خواهان مصر با الگو قرار دادن اقدامات ضد استعماری دکتر مصدق، تلاش مضاعفی را در راه نجات کشورشان از استعمار خارجی و استبداد داخلی با شور و هیجان بیشتری دنبال نمودند؛ و در نهایت موفق به الغاء سلطنت و برقراری حکومت جمهوری شدند. این شور و هیجان ملی با روی کار آمدن سرهنگ جمال عبدالناصر دوچندان شد. وی با تأثیر پذیرفتن از دکتر مصدق اقدام به ملی کردن کانال سوئز که در حقیقت شریان حیاتی مصر و تحت نفوذ و سلطه انگلیس و فرانسه بود، کرد. البته ناگفته پیداست که این اقدام جمال عبدالناصر، بدون تردید به نوعی ادامه راه دکتر محمد مصدق بود که دومین ضربه‌ی بزرگ را بر پیکر استعمار وارد ساخت.

کلید واژه ها: مصدق، ناصر، مصر، ملی کردن، استعمار.

مقدمه

با آنکه دوره حاکمیت مستقیم استعمار بر خاورمیانه نسبتاً کوتاه بود، اما تأثیر بسیاری بر نظام‌های سیاسی منطقه گذاشت. به طوری که اثرات آن همچنان نیز وجود دارد. در فاصله جنگ جهانی اول و دوم قدرت تسلط غرب تأثیر ماندگاری بر کل منطقه گذاشت. علاقه و دل‌بستگی استعمارگران به منطقه خاورمیانه مسئله جدیدی نبود بلکه استعمارگران از مدتها پیش در فکر نفوذ در این منطقه بودند. علاوه بر آن تلاش اروپائیان برای نفوذ در خاورمیانه عموماً با رقابت همراه بود و کشورهای انگلیس، فرانسه و ایتالیا همواره برای تأمین منافع خود در منطقه در حال نزاع و جدال بودند. البته ناگفته نماند که تجربه استعمار منحصر به خاورمیانه نبود و اروپا که در عصر انقلاب صنعتی نیازهای سرمایه داری فراوانی داشت علاوه بر خاورمیانه مناطق دیگر جهان را مانند آفریقا و جنوب شرقی آسیا را هم مستعمره خود کرد.

کنترل جدی سیاسی و اقتصادی اروپا بر منطقه خاورمیانه از دهه 1880م با اشغال مصر به دست بریتانیا شروع شد و پس از جنگ جهانی اول، یعنی زمانی که بریتانیا و فرانسه با ترسیم دوباره خطوط مرزی، سرزمین‌های تحت قیومت و تحت‌الحمایه ایجاد کردند و دولت‌ملتهای جدیدی را پدید آوردند به اوج خود رسید. از سال 1918م به بعد که قدرتهای استعماری، خاورمیانه را عرصه جاه طلبی‌های خود قرار دادند، منطقه دچار آشوب سیاسی شد. یکی از این کشورهای خاورمیانه مصر بود. جمهوری عربی مصر از لحاظ ژئوپلتیک و ژئواکونومیک، جمعیت و پیشرفت مهمترین کشور عربی منطقه خاورمیانه می‌باشد و در تقاطع سه قاره آسیا، آفریقا و اروپا قرار گرفته است و موقعیت منحصر به فرد مصر نه تنها ناشی از این حقیقت است که سه قاره در اطراف مرزهای آن با یکدیگر تلاقی می‌کنند، بلکه سواحل این کشور در دریای مدیترانه در شمال و دریای سرخ در شرق نیز به آن اهمیت ویژه‌ای می‌بخشد. این دریاها در حقیقت نقطه‌ی آغازین روابط بین‌المللی بوده‌اند؛ توجه به موارد بالا است که دیپلماسی نوین مصر را تشکیل می‌دهد. در اواخر قرن نوزدهم نیز بی‌کفایتی خدیوهای مصر باعث نفوذ روزافزون انگلیس در آن کشور شد و با وجود کسب استقلال ظاهری مصر، همچنان نفوذ کشورهای استعماری در این سرزمین ادامه یافت.

در این بین رقابت بریتانیا و فرانسه بر سر مصر جالب توجه بود. ناپلئون در دهه 1870م با فتح این کشور و بهره برداری از کانال سوئز، فرانسه را در استعمار آن پیشگام ساخت. اما بریتانیا در

1882م مصر را که در آستانه ورشکستگی بود اشغال نمود البته این کار با احساس انسان دوستانه صورت نگرفت، بلکه هدف بریتانیا دسترسی به کانال سوئز به منزله گذرگاهی به اطراف هندوستان و ایجاد بازاری برای صادرات بریتانیا و رسیدن پنبه مرغوب برای کارخانه‌های این کشور بود. پس از جنگ جهانی دوم و بیداری افکار عمومی منطقه و قیام‌های ضداستعماری، از جمله ملی شدن صنعت نفت ایران در زمان نخست وزیر مصدق، آزادی خواهان مصر نیز برای رهایی از یوغ استعمار و کسب استقلال کامل به پا خاستند. از آنجایی که در این دوره در مصر نیز همانند ایران زمزمه‌هایی برای بیرون راندن انگلیس از کشور شنیده می‌شد و جنبش‌هایی هم در این راستا صورت گرفته بود، بنابراین در این مقاله سعی خواهد شد تا با توصیف و تحلیل حوادث تاریخی تأثیر پذیری ملت مصر و به ویژه سرهنگ جمال عبدالناصر، رهبر و بنیان‌گذار مصر نوین از عملکرد دکتر محمد مصدق مورد کنکاش قرار گیرد.

اوضاع سیاسی اجتماعی و اقتصادی مصر در دهه 1950م

تقریباً تا اواسط قرن نوزدهم، کشورهای اروپایی پیوندهای سیاسی و اقتصادی محکمی با منطقه خاورمیانه و کشور مصر برقرار کرده بودند و کشور مصر نیز همانند بسیاری از کشورهای در حال توسعه، برای پیشرفت و توسعه نیاز روز افزون به تخصص و تجارت و ثروت کشورهای اروپایی داشت، سرانجام این نیاز باعث ایجاد مشکلات مالی و اقتصادی فراگیر و نیز ورشکستگی مصر شد. در واقع می‌توان این گونه گفت که همین بدهکاری‌های مصر بود که باعث گردید این کشور به اشغال بریتانیا درآید. در این دوره بریتانیا به جای تضمین استقلال سیاسی ملت مصر، بیش از همه دغدغه‌ی حفظ منافع راهبردی و اقتصادی و مالی خویش را داشت. هفتاد سال طول کشید تا اشغال به اصطلاح موقت مصر پایان یابد و مهمتر اینکه تسلط مالی بریتانیا از بین برود. سیاست استعماری بریتانیا در مصر به منظور تشویق توسعه اقتصادی و ایجاد رفاهی که اروپائیان از آن بهره‌مند می‌شدند طراحی می‌شد. و از این رو نظام اقتصادی و سیاسی نیز در حمایت از این فرایند توسعه یافت. برای نمونه کانال سوئز منبع عالی درآمد برای انگلیس بود و چنانکه چارلز عیسوی^۱ اشاره دارد، «تا 1880 بریتانیا مسئول 80 درصد داد و ستد در کانال سوئز بود و تقریباً دو سوم تجارتش در شرق این کانال و از طریق آن انجام می‌گرفت. و علاوه بر این با خرید 44 درصد از سهام سرمایه کانال، درآمد عمده‌ای کسب می‌کرد».^۲

این وضعیت تقریباً تا نیمه دوم قرن بیستم ادامه داشت به گونه‌ای که به نقل از آگارچف،^۳ محمد عوده^۴ روزنامه نگار معروف مصری، پیرامون وضع مصر در دهه‌سال 1950م می‌نویسد: جامعه مصر بعد از گذشت هفتاد سال از اشغال انگلیسی‌ها، جامعه‌ای بود فلاحتی-جامعه‌ای «جلباب» پوش- و در آن سه تا چهار میلیون نفر بدون زمین، بدون کار، و بدون امید زندگی می‌کردند. یک و نیم میلیون از کشاورزان آن تنها یک چهارم فدان،^۵ و نیم میلیون فقط یک فدان زمین داشتند. این در حالی بود که 1000 زمین دار بزرگ 20درصد اراضی قابل کشت مصر را به خود اختصاص داده بودند و بیشتر این افراد حتی با راه و رسم جامعه مصر هم بار نیامده بودند. وضع صنعت نیز تقریباً به همین شکل بود، طبقه بورژوازی بزرگ مصر از خارجی‌ها تشکیل می‌شد: یهودیان، یونانیان و ایتالیایی‌ها. ولی هنگامی که مبارزه با سلطه خارجی دگرگونی‌های اجتماعی چندی پدید آورد، کشور شاهد وضع ویژه‌ای شد.^۶

به طور خلاصه می‌توان گفت ستم کشورهای خارجی بر طبقات ملی، میراث ملی، زبان ملی و ارزش‌های ملی مصر بر پایه‌های انقیاد اقتصادی ملت را در این دوره تشکیل می‌داد. مزدهای دریافتی زحمت‌کشان مصری کمتر از دست مزد خارجی‌ها بود و روشن‌فکران مصری تحت تأثیر نفوذ ارزش‌های فرهنگی غرب هویت خود را گم کرده بودند و در نتیجه از توده‌های زحمت‌کش جدا افتاده بودند. تحت این شرایط نه تنها سهم عظیم ثروت تولید شده توسط توده‌های زحمت‌کش ملی از طرف چند انحصار اروپای غصب می‌شد بلکه سرنوشت مصر نیز مستقیماً تحت انقیاد سیاست‌های انگلیس قرار می‌گرفت و از لندن تعیین می‌شد. مصر قلمرو نفوذ انگلیسی‌ها و منقاد نیازهای نظامی و استراتژیک بریتانیا و متحدانش بود. و فقط در ظاهر به عنوان کشوری مستقل بود.^۷ وضعیتی که ایران این دهه نیز در آن قرار داشت و اگر در ایران صنعت نفت تحت تسلط استعمار خارجی بود در مصر نیز کانال سوئز به منظور تامین نیازهای کشورهای استعماری مورد استفاده قرار می‌گرفت.

تأثیر جنبش ملی ایران در بیداری مردم مصر

پیروزی انقلاب‌های جهانی و کامیابی‌های که نخستین کشورهای انقلابی به دست آوردند، بر برد رهایی بخش میهنی مصر ژرف‌ترین تأثیر را گذاشت. علت این بود که پرتو افکندن اندیشه‌های انقلابی بر این سرزمین امید رهایی فوری از چیرگی بیگانگان را در دل مصریان بارور ساخت، زیرا بی‌درنگ پس از جنبش‌های رهایی بخش در کشورهای منطقه به خصوص ایران، گفت‌وگوهای

میان مردم مصر پراکنده گشت، پیرامون اینکه که ارتش انگلیس به زودی بیرون خواهد رفت، زمین-ها میان کشاورزان تقسیم خواهد شد، مالیات‌های کمر شکن لغو خواهد شد و تیولداران بیش از این نخواهند توانست از رنجبران بهره‌کشی کنند.^۸ در این بین روزنامه‌ی «اخبارالیوم»^۹ چاپ قاهره نیز رویدادهای داغ خاورمیانه و اطراف آن را پوشش می‌داد و از جنگ یونان در تمامی بالکان تا جنگ فلسطین از اول تا آخر... از سریال کودتاها‌ی نظامی در سوریه تا عملیات بزرگ ترور در منطقه، و نهضت دکتر مصدق در ایران می‌نوشت.^{۱۰} خواندن و شنیدن این مبارزات ضد استعماری احساسات مردم مصر را بر می‌انگیخت. مخالفت دکتر مصدق در تابستان سال 1951 با انگلستان، مصری‌ها را بیش از پیش برای دسترسی به اهداف خود ترغیب کرد و آنها نیز با الگو پذیری از ایرانیان با انگلیس مخالفت کردند.^{۱۱} زیرا ملی کردن صنعت نفت ایران تنها مبارزه ضد استعماری نبود، بلکه از آن گذشته ضربه بزرگی به پیکر امپریالیست‌ها در سراسر جهان نیز به شمار می‌رفت. بیشترین واکنش کشورهای استعماری از ملی شدن صنعت نفت ایران در این بود که این چنین ملی شدن صنعت نفت ایران پایه‌های قدرت این کشورها را سست می‌کرد و خاورمیانه به دنبال ایران راه می‌گشود. نگرانی کشورهای استعماری آنچنان بیهوده نبود، زیرا تأثیری که این کار در بر انگیختن مردم مستعمره داشت به راستی بزرگ بود.^{۱۲} جنبش ضد استعماری ملت ایران موجب بیداری و حرکت بسیاری از کشورهای استعمار زده، به خصوص در قاره‌های آسیا و آفریقا گردید و بیش از هر کشوری در مصر تأثیر بر جای گذاشت.

تأثیر ملی شدن نفت ایران در بین کشورهای منطقه و مصر را در واکنش سیاستمداران انگلیس به وضوح می‌توان مشاهده کرد. ملی شدن صنعت نفت در ایران استعمارگران شرق و غرب به خصوص بریتانیا را سخت نگران ساخت. آنتونی ایدن^{۱۳} وزیر خارجه دولت کارگری انگلیس درباره نتیجه ناشی از ملی شدن صنعت نفت در ایران و تأثیر آن در کشورهای خاورمیانه در طی سخنانی چنین گفته است: «هنگامی که به وزارت خارجه رفته‌ام از ایران اخراج شده بودیم آبادان را از دست داده بودیم. نفوذ و اعتبار مان متزلزل شده بود. من باید در مقابله با این گونه آشفتگی‌ها آماده می‌شدم...»^{۱۴} در واقع حضور انگلیس در ایران و پالایشگاه آبادان نه تنها منبع ثروتی برای انگلیس بود، بلکه نشانه نامحسوس حضور و اعتبار انگلیس در خاورمیانه نیز به شمار می‌رفت و محروم شدن از این انحصار به معنای شکست این کشور استعماری بود. اهمیت اتفاق‌های ایران در این دوره به

قدری بود که بنابر گفته «لرد وانسیتارت»^{۱۵}: «وقایع ایران در تعیین سرنوشت انگلیس تاثیر به سزایی دارد و اهمال دولت انگلیس در این مورد به اضمحلال امپراتوری منجر خواهد شد.»^{۱۶}

نشریه فرانسوی «اومانیته»^{۱۷} در مقاله‌ای ملی شدن صنعت نفت ایران را به مثابه بمب بزرگی خواند که ملل شرق خاورمیانه را از خود متاثر خواهد ساخت. این نشریه نوشت: ملی شدن صنعت نفت ایران علاوه بر نتایج مستقیم آن که قطع نفوذ سیاسی و اقتصادی انگلستان از خاورمیانه است، باعث بیداری مردم خاورمیانه نیز خواهد شد. روزنامه «منچسترگاردین»^{۱۸} هم در این مورد نوشت: «اقدام برای ملی شدن نفت، سایر کشورهای خاورمیانه از جمله عراق و مصر را بیدار کرده است.»^{۱۹}

روزنامه «دیش دومیدی»^{۲۰} چاپ فرانسه با عنوان «مسلمانان جهان چشم به ایران دوخته‌اند» چنین نوشت: «اهمیت بین‌المللی وقایع ایران، علاوه بر مساله نفت و موقعیت استراتژیکی، بیداری و جنبش مسلمانان جهان و تحول اساسی در سیاست و زندگی چهارصد میلیون مسلمانان دنیاست. تحولاتی که امروز در ایران به وقوع می‌پیوندد هر قدر وسیع و بزرگ باشد جنب و جوش ملل مسلمان به همان نسبت بزرگ و عظیم خواهد بود. پیروزی ایرانی‌ها بر انگلیس ناقوس مرگ یک دوران چند ساله خواهد بود.»^{۲۱} در واقع این نگرانی‌ها بی‌مورد نبود به طوری که ایدن اشاره می‌کند «مصر از دوران جنگ دوم جهانی تا این وقت کاملاً آرام بود اما اینک در نتیجه حوادث ایران مصر پرآشوب و غوغا شد. در مصر اغتشاشات، تیراندازی‌ها و حمله به سربازان ما آغاز شد.»^{۲۲} پیروزی ایران در ملی کردن صنعت نفت و اخراج انگلیسی‌ها از آبادان، مردم مصر را به هیجان آورده بود. ناآرامی‌ها و شورش و تیراندازی کماندوهای مصر به محل تمرکز نیروهای بریتانیا در سواحل کانال سوئز به نحوی بی‌سابقه شدت یافته بود. دولت کارگری انگلیس به عنوان یکی از آخرین اقدامات خویش مجبور شد تا پادگان سربازان خود را در مصر به دو تیپ افزایش دهد.^{۲۳}

پیروزی درخشان دکتر مصدق در جریان نفت و اخراج انگلیسی‌ها از موسسات نفتی آبادان نه تنها سرمایه و ثروت بزرگی را از دست انگلیس خارج کرد بلکه اعتبار و حیثیت آنها را در سراسر خاورمیانه از میان برد و زمینه را برای حوادث جدید آینده آماده کرد. بیش از یک هفته از اخراج باقیمانده کارکنان و کارشناسان انگلیس از آبادان نگذشته بود که دولت مصر لایحه‌ی الغاء قرارداد 1936 م بین مصر و انگلیس را به مجلس برد. دولت مصر تا قبل از پیروزی قطعی دولت ایران در قضیه نفت جرات اقدام جسورانه در مورد الغاء قرارداد 1936 م را در خود نمی‌دید ولی پیروزی ایران چنان قوت

قلب و شهامتی به دولت‌های خاورمیانه بخشید که دیگر واژه‌ای از تهدیدات انگلستان نداشتند و دولت مصر هم از همان راهی پیش رفت که دولت ایران رفته بود.

نهضت‌های آزادی بخش سرکوب شده در خاورمیانه منتظر یک جنبش و حرکت و یک سرمشق بودند، جنبش ملی ایران و پیروزی درخشان آن محرک و سرمشق ملل دیگر خاورمیانه واقع شد و حالا دیگر هیچ قدرتی قادر به جلوگیری از این جنبش‌ها نبود و صلاح انگلیس و دولت‌های غربی نیز در این بود که حقوق ملل شرق را پیش از آنکه به زور از آنها بستانند با رضایت خاطر بدهند. ناگفته نماند که در نتیجه پیروزی درخشان ملت ایران بود که علاوه بر کشور مصر، کشور اردن «کلوپ پاشا»^{۲۴} فرمانده لژیون عرب را بیرون کرد و مراکش، تونس و الجزایر زنجیر استعمار را پاره کردند و مستقل شدند.^{۲۵}

بعد از اقدام جسورانه مصدق در مقابله با انگلیس ایشان به اندازه‌ای در بین مردم مصر محبوب شدند که در راه برگشت دکتر مصدق از ایالات متحده آمریکا، بنابر دعوت نخست وزیر مصر نحاس پاشا،^{۲۶} دکتر مصدق وارد قاهره پایتخت مصر شد. هم زمان با ورود او به قاهره، دولت نحاس پاشا برای فرونشاندن نا آرامی‌ها و تسکین افکار عمومی خبر ابطال قرارداد انگلستان و مصر را که پانزده سال قبل آن را امضا کرده بود به اطلاع پارلمان رسانید و نمایندگان مجلس با هلهله و شادی از تصمیم دولت استقبال کردند.^{۲۷}

دعوت نحاس پاشا از نخست وزیر ایران نیز اقدامی در جهت جلب بیشتر پشتیبانی افکار عمومی مردم مصر و دیگر کشورهای عربی خاورمیانه بود.^{۲۸} مصدق در هنگام ورود به قاهره به عنوان «قهرمان مبارزه با استعمار انگلیس» از سوی تعداد کثیری از دانشجویان و انبوه مردم قاهره با آغوش باز مورد استقبال قرار گرفت. در هنگام ورود مصدق به قاهره مردم با فریادهای شادی از نخست‌وزیر ایران استقبال کردند و جملگی فریاد می‌زدند «زنده باد دکتر مصدق قهرمان انقلاب خاورمیانه». ابراهیم فرج پاشا^{۲۹} معاون وزارت خارجه مصر ضمن ابراز خلوص نیت و تهنیت ورود آقای مصدق، وی را «رهبر مشرق زمین» نامید. مصدق از دیدن این همه شور و هیجان مردم مصر در استقبال از وی، به علت مبارزه با استعمار انگلیس رو به نحاس پاشا کرده و گفت که «برادر تو با این مردم باید انگلیسی‌ها را از کانال سوئز بیرون کنی».^{۳۰}

مصدق در مصر مذاکراتی با نحاس پاشا به عمل آورد که منجر به عقد قرارداد دوستی بین دو

کشور گردید. و اعلامیه‌ای مشترک با «نحاس پاشا» در تاکید بر لزوم گسترش مناسبات فرهنگی و دوستانه دو کشور منتشر نمودند. در این قرارداد گفته شده بود: «اتحاد ایران و مصر، امپریالیسم بریتانیا را محو و نابود خواهد کرد.»^{۳۱}

در طول اقامت دکتر مصدق در قاهره سندیکای مطبوعات مصر هم از نخست وزیر ایران برای ایراد سخنرانی دعوت به عمل آورد. هم‌چنین طی مراسم باشکوهی در دانشگاه فواد،^{۳۲} مراسم اهدای دکترای افتخاری به ایشان برگزار شد. دکتر مصدق طی نطقی که از طریق رادیو قاهره خطاب به ملت مصر نمودند صحبت از رشته‌های معنوی و اخلاقی که ایران و مصر را به یکدیگر مربوط می‌سازد نمودند و اظهار داشتند که ایران در مجاهدات مقدس مصر برای وحدت خود از آن کشور کاملاً پشتیبانی می‌کند. و نیز به قرار اطلاعاتی که از قاهره می‌رسید، رئیس اتاق بازرگانی اسکندریه در کمیسیون تغییر اسامی خیابان‌های اسکندریه که اسامی انگلیسی داشتند پیشنهاد نمودند که سه خیابان بزرگ آن شهر اسامی «مصدق، کاشانی و آبادان» داده شود،^{۳۳} و مصدق بعد از سه روز اقامت در مصر روز 22 نوامبر 1951 قاهره را با همراهان خود ترک گفت و راهی ایران شد.

انقلاب مصر، اعلام جمهوری و روی کار آمدن جمال عبدالناصر^{۳۴}

در دهه 1951م در کشور مصر در واقع دو جنبش موازی هم وجود داشت: اولین آن، که متوجه اشغال گران بود که با پیش کشیدن مسائل مربوط به سازمان‌دهی کمیته‌های انقلابی و نظامی در روستا، هماهنگ کردن عملیات تخریب و مبارزه در اطراف پایگاه‌های کانال و کسب یگانگی سیاسی تمام جنبش‌های میهن پرستانه، با شتاب فزاینده‌ای سازماندهی می‌شد. دومی مبارزه توده‌های زحمت کش علیه استثمار مستقیم بود هم‌چنین در آن زمان برای هدایت امور مصر و در دست گرفتن قدرت سه نیروی دربار، انگلستان و حزب وفد^{۳۵} با یک دیگر مبارزه و کشمکش داشتند.^{۳۶} در این بین اگر چه حزب وفد به ادعای خویش، حزب آزادی و استقلال بود و اعضای خود را در حول همین دو آرمان پیوند داده بود، ولی این حزب برنامه اجتماعی مشخصی نداشت. وجه مشخصه وفد اختلاط و هرج و مرج بود. هنگامی که وفد در سال 1951 همکاری با کاخ سلطنتی را پذیرفت، آخرین امیدهای نیروهای انقلابی به یک راه حل مسالمت‌جویانه در مصر بر باد داد.^{۳۷}

سازش حزب وفد با کاخ سلطنتی و نداشتن برنامه مشخص باعث پیدایش جنبش آزادی بخش

گردید. شعارهای اصلی جنبش آزادی بخش عبارتند بودند از: خروج نیروهای بیگانه، سرنگونی رژیم-های طرفدار جهان‌خواری، اعاده استقلال ملی، الغاء نظام زمین‌داری، تکامل اقتصاد ملی، اعطای حقوق سیاسی و دمکراتیک به توده مردم و بهبود وضع اقتصادی و اجتماعی آنها.^{۳۸} بنابراین در سال 1952 یک سازمان سیاسی به نام سازمان افسران آزاد قدرت را به چنگ آورد که یک سازمان رسمی و از قبل نظام یافته یعنی ارتش بود. اگرچه اغلب نظامیان، از جنبشی که افسران انقلابی برپا کرده بودند تبعیت نموده و پیروزی آن را تأمین کردند، اما در واقع فرماندهی واقعی قدرت در 23 ژوئیه 1952 به دست یک سازمان سیاسی افتاد که به نام کمیته افسران آزاد بود. سازمان افسران آزاد به ابتکار جمال عبدالناصر و همکار او مارشال عبدالحکیم به صورت مخفیانه در درون ارتش به وجود آمد. کمیته سعی می‌کرد به خاطر ایجاد هماهنگی و نزدیکی نظریات مختلف، همگی نیروهای انقلابی را به گرد خود سازمان دهد. همین کمیته بود که بعداً هسته اولیه شورای انقلابی شد که پس از کودتا نقش قدرت حاکمه را بازی کرد.^{۳۹}

در نهایت در اثر اقدام تجاوز کارانه بریتانیا و سیاست متمایل با انگلیس ملک فاروق،^{۴۰} کاسه صبرمردم لبریز شد. روز 23 ژوئیه 1952 واحدهای نظامی مصر در پاسخ به ندائی از سوی «انجمن سری افسران آزاد»^{۴۱} به رهبری جمال عبدالناصر سر به شورش برداشتند و در قاهره و شهرهای دیگر قدرت را به دست گرفتند. شورای فرماندهی انقلاب^{۴۲} زمام امور را به دست گرفت. در 26 ژوئیه ملک فاروق به نفع پسر هفت ماه‌اش استعفا داد. که این امر به منزله پایان رژیم پادشاهی در مصر بود. 18 ژوئن 1953 در مصر نظام جمهوری اعلام شد و ژنرال محمد نجیب^{۴۳} به ریاست جمهوری برگزیده شد. این انقلاب همانند نهضت ضد استعماری مصدق، ماهیت ضد امپریالیستی داشت،^{۴۴} مردم بعد از انقلاب چشم امیدشان به افسران آزاد بود و انتظار داشتند که آنها مردم را برای رسیدن به عقاید و سمبل‌های ملی یاری دهند. عبدالناصر بهتر آن دید که در نخستین مرحله ژنرال محمد نجیب را به روی صحنه بفرستد و خود از پشت پرده کارگردانی کند. نجیب فرمانروای ظاهری کشور بود و رهبر اصلی ناصر بود وی در همه کارها به گونه کامل از شورای انقلاب دستور می‌گرفت.^{۴۵}

شورای فرماندهی انقلاب به دنیا اعلام کرد که این انقلاب در واقع سه انقلاب بود در یک انقلاب؛ انقلاب فرانسه برای تشکیل جمهوری، انقلاب آمریکا بر ضد بریتانیا در اشغال‌گری، و

انقلاب ترکیه‌ای کمالی برای تغییر شکل و اصلاح جنبه‌های اجتماعی و اقتصادی فرهنگ کهنه.^{۴۶} هدف اولیه کمیته عبارت بود از برقراری یک حکومت مردمی از نوع جمهوری با توسل به قهر انقلابی. در عین حال نابودی تسلط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی فئودال‌ها و دنبال نمودن اخراج انگلیسی‌ها از خاک مصر جزئی از اهداف آن بود.^{۴۷}

انگلیسی‌ها به خاطر ناآگاهی از واقعیت امر در ابتدای کار واکنشی محتاطانه از خود نشان دادند. زیرا از یک سو ملک فاروق حتی از حداقل محبوبیت در بین مردم برخوردار نبود تا انگلیسی‌ها بخواهند از او در مقابل کودتا حمایت کنند و از سوی دیگر نیز بهانه‌ای موجه برای انگلیسی‌ها وجود نداشت که بتوانند نیروی قهریه را برای بازگرداندن اوضاع به حالت قبل مورد استفاده قرار دهند. به این دلیل که رفتار افسران آزاد از همان ابتدای کار نشان از صداقت قول و قرارشان در تضمین امنیت جان و مال خارجی‌ها و برقراری نظم عمومی داشت. گرفتاری انگلیسی‌ها در ایران با مصدق به حد کافی برایشان دردسر به وجود آورده بود. لذا آنقدر به صلاح خود نمی‌دانستند اضافه بر ایران درگیری جدیدی با مصری‌ها پیدا کنند.^{۴۸}

تاثیر پذیری جمال عبدالناصر از دکتر مصدق در استکبار ستیزی

وقتی دکتر مصدق در سال 1951 شرکت نفت ایران و انگلیس را ملی نمود، موجب برانگیختن هیجان و احساسات تمامی اعراب گردید. او نخستین دولت‌مرد منطقه بود که در برابر قدرت‌های بیگانه قد راست کرد. اما یک گروه از طرفداران انگلستان به کمک «سیا» حکومت وی را سرنگون ساخت، آنچه که موجب تشدید مخالفت آمریکا با مصدق و دخالت «سیا» در این ماجرا شد، القائنات انگلیس مبنی بر قدرت یافتن کمونیست‌ها در ایران و خطر یک کودتای کمونیستی در این کشور بود ولی این سرنگونی هم باعث تقویت اعتقاد بر وجود توطئه از طرف استعمارگران در تمام پایتخت‌های منطقه خاورمیانه، گردید.^{۴۹} جمال عبدالناصر برای کسب آگاهی از چگونگی مبارزات ملت ایران و دکتر مصدق، حوادث ایران را پی‌گیری می‌کرد. از جمله هنگامی که در یک دیدار با هیکل^{۵۰} کتاب وی درباره حوادث ملی کردن نفت در ایران بود را خواستار شد که عنوانش «ایران روی آتشفشان» بود.^{۵۱} زیرا در این دوره مبارزات دکتر مصدق در برابر انگلیس باعث شده بود که وی به عنوان شخصیت برجسته‌ای نه تنها برای ایران بلکه سایر کشورها و دولت مردان درآید. به گونه‌ای که جمال عبدالناصر که عرب‌ها به او به طور مطلق «الرئیس» می‌گفتند تصویر دکتر مصدق را در کنار

عکس‌های خروش‌چف،^{۵۲} تیتو،^{۵۳} نهرو^{۵۴} و سوکارنو^{۵۵} گذاشته بوده است،^{۵۶} که می‌توان مدعی شد این محبوبیت خاص دکتر مصدق ناشی از ویژگی بارز وی در استعمار ستیزی بوده است.

ناصر هم مثل مصدق از همان اول مخالف دخالت انگلیس در امور داخلی مصر بوده است. و سعی می‌نمود از همان آغاز راه مانع از دخالت انگلیس در امور داخلی کشورش گردد و خود را از وابستگی به این استعمار خارجی مبرا سازد. چنان‌چه هیکل روزنامه‌نگار معروف مصری در دیدار با جمال عبدالناصر، درباره رویدادهای کشور و نقش ارتش در آن بحث می‌کند و در جریان بحث به عبدالناصر می‌گوید: «یعنی چه؟ آیا ارتش نمی‌تواند به توهین پادشاه پاسخ دهد و از خود اعاده حیثیت کند؟» ناصر در پاسخ می‌گوید: «چه کاری از ارتش ساخته است، و آیا هرگونه حرکت منتهی به دخالت انگلستان نخواهد شد؟ لندن ملک فاروق را در نقش «خدای توفیق»^{۵۷} به صحنه باز نخواهد گرداند و تراژدی عربی پاشا^{۵۸} در مورد ارتش تکرار نخواهد شد؟»^{۵۹} هدف ناصر این بود که هرگونه بهانه را برای دخالت انگلیس در امور مصر را از بین ببرد.

در واقع این استعمار ستیزی و ویژگی بارز دکتر مصدق بود که در جمال عبدالناصر هم خود را نشان می‌داد. جمال عبدالناصر هر جا فرصتی پیش می‌آمد در سخنرانی‌هایش به تاثیر پذیرفتن خود از نهضت ملی ایران و مصدق در استعمار ستیزی اشاره می‌کرد و می‌گفت: «من شاگرد مکتب ضد استعماری دکتر مصدقم، از مکتب دکتر مصدق درس آموختم».^{۶۰} استعمار ستیزی و توجه به عموم ملت در تمام جنبه‌های مبارزه‌ی جمال عبدالناصر وجود دارد. وی می‌گفت: من به هیچ وجه در فکر ایجاد امپراطوری نیستم. من می‌خواهم ملتی را از موجودیت خود آگاه کنم. بدین جهت هنگامی که جمال عبدالناصر و یاران او به قدرت رسیدند، همگی بر این عقیده اتفاق داشتند که از وابستگی کامل به غرب احتراز کنند.^{۶۱} هم‌چنین جمال عبدالناصر دارای اصول شش‌گانه‌ای بود که نمایان‌گر مخالفت وی با استعمار است، «محو همه جانبه امپریالیسم، پایان دادن به فئودالیسم، نابودی انحصارات و کنترل نفوذ سرمایه‌داری بر نظام دولت، تشکیل یک ارتش نیرومند ملی، برقراری عدالت اجتماعی و به وجود آوردن یک جامعه سالم دموکراتیک» بود.^{۶۲}

تاثیر ملی^{۶۳} کردن صنعت نفت ایران در ملی کردن کانال سوئز

مبارزه یک ملت با استعمار در جریان قرون و اعصار به ساختمانی شبیه است که آجر به آجر بالا می‌رود و همان طور که هر آجری بر روی آجر قبل از خود تکیه دارد هر یک از مراحل حوادث

تاریخی نیز برای حوادث بعد از آن تکیه گاه و تجربه‌ای است.^{۶۴} انقلاب مصر تلاش برای حاکمیت بر خود و مقدرات خود بود. و اینک برای آنکه این تلاش به ثمره‌ی خود که همان استقلال واقعی بود، برسد باید یکی دیگر از منابعی که باعث نفوذ استعمار در مصر بود از بین برود و آن کانال سوئز بود که در دست کشورهای استعماری قرار داشت.

در 23 ژوئن 1956م قانون اساسی جمهوری مصر از راه همه‌پرسی استوار گردید. با این کار دوران انتقالی که از 23 ژوئیه 1952م آغاز شده بود به پایان رسید و جمال عبدالناصر به عنوان نخستین رئیس جمهور مصر برگزیده شد. قانون اساسی پر بهاترین دست آوردهای مردم مصر را در رهگذر پیکار و پویش ایشان به سوی استقلال موکد می‌داشت.^{۶۵} که باید آخرین گام‌ها را در راه استقلال کشور می‌پیمود. و قدم اول در این راه خارج کردن کانال سوئز از چنگال استعمار بود.

از همان زمان آغاز افتتاح کانال سوئز (1869م) در زمان نخست وزیر دیزرائیلی^{۶۶} دولت بریتانیا 44 درصد سهام شرکت کانال سوئز را خریداری کرده بود و کانال را تحت استیلا خود درآورده بود. دولت مصر سرانجام به علت بدهی و قروض سنگین مجبور شد برای تهیه پول سهام مصری کانال سوئز را نیز به فرانسه بفروشد و بدین ترتیب نظارت دو جانبه انگلیس و فرانسه بر مصر برقرار شد.^{۶۷} اما با روی کار آمدن ناصر، وی می‌خواست عایدات کانال سوئز را از کشورهای استعماری بگیرد و با آن سد آسوان^{۶۸} را بسازد. ناصر قصد داشت تا یک کمپانی بین المللی را که متعلق به مردم مصر بود را تصرف کند و درآمد حاصل از آن را در راه منظورهای داخلی خود مصر به مصرف برساند.

از آنجایی که کانال سوئز یکی از مهم‌ترین کانال‌های ارتباطی جهان به شمار می‌آمد ملی کردن این آب‌راه منشا تحولات نامطلوبی در اقتصاد داخلی و بازرگانی بین المللی اغلب کشورهای اروپا، آسیا، آفریقای شرقی و حتی آمریکا می‌گردید. و باعث طولانی شدن مسیر و افزایش کرایه حمل و نقل دریایی به علت اجبار کشتی‌ها به عبور از راه دماغه امید نیک و دور زدن قاره آفریقا می‌شد که عامل جدید و مهمی را به وجود می‌آورد که دولت‌های ذینفع به سختی قادر به حل و فصل مشکلات ناشی از آن بودند،^{۶۹} با تمام اهمیتی که این کانال در عرصه‌ی جهانی داشت، جمال عبدالناصر اقدام به ملی کردن آن نمود. زیرا ملی کردن شرکت‌های خارجی، در کشورهایی که سال‌ها در زیر یوق استعمار به سر بردند در واقع ادامه و اثر طبیعی استقلال و تنها وسیله رشد

اقتصادی آنها بود.^{۷۰}

بنابراین زمانی که آمریکایی‌ها تعهد خود مبنی بر پرداختن وام به مصر در مورد ساختن سد آسوان را لغو کردند، انگلیس نیز به همین ترتیب عمل کرد. به دنبال این وقایع جمال عبدالناصر در 26 ژوئیه 1956م در طی یک سخنرانی در اسکندریه، ملی شدن کانال سوئز را اعلام نمود. دولت مزبور در سال 1956م شرکت عمومی کانال بحری سوئز^{۷۱} را که اکثریت سهام آن در دست دولت-ها یا افراد خارجی بود ملی کرد و کلیه دارایی و حقوق و دارایی و تعهدات شرکت را به ملت منتقل کرد.^{۷۲} ناصر اعلام کرد که: «دولت مصر به صاحبان شرکت و دارندگان سهام غرامت خواهد پرداخت، به قرارداد 1888 درباره آزادی کشتی‌رانی در کانال سوئز وفادار خواهد ماند و از درآمد کانال سوئز برای توسعه اقتصادی مصر استفاده خواهد کرد» اقدام ناصر یک اقدام قانونی بود، زیرا شرکت آبراه سوئز از نگاه رسمی یک شرکت مصری با مالکیت سهام‌های آن از سوی بیگانگان شمرده می‌شد.^{۷۳} از سویی دیگر ناصر اصل پرداخت غرامت را پذیرفته بود.^{۷۴} ناصر کاری نکرد که مخالف قوانین بین‌المللی باشد. زیرا کانال از خاک مصر می‌گذشت. عرف بین‌المللی موارد مشابهی را به یاد دارد که در آن برخی کشورها دست به ملی کردن املاک خصوصی در خاک خود زده‌اند که نزدیک‌ترین مورد ملی شدن نفت ایران توسط دکتر مصدق بود.^{۷۵}

این کار را می‌توان تکمیل شکست انگلیس بعد از ملی شدن نفت ایران در خاورمیانه دانست. زیرا بعد از ملی شدن نفت ایران دکتر مصدق به یک قهرمان ملی تبدیل شد و موج تظاهرات ضد امتیازات استعماری انگلیسی از اندونزی تا مصر بروز کرد. طوری که بعدها شخص جمال عبدالناصر، رهبر انقلاب گفته بود که سبب ملی شدن آب راه سوئز در مصر اخراج انگلیسی‌ها از آبادان توسط دکتر مصدق بود.^{۷۶} ملی شدن صنعت نفت در ایران توسط دکتر مصدق به زیان کمپانی نفت انگلیس، رهبر مصر را به شدت تحت تاثیر قرار داده بود. و چون کمپانی کانال سوئز در آن زمان نیز مظهر قدرت استعماری انگلستان شناخته می‌شد،^{۷۷} او اقدام به ملی کردن کانال سوئز نمود تا ضربه-ی دیگری بر پیکر استعمار پیر زده باشد. از این رو ملی کردن کانال سوئز از ملی کردن نفت ایران تاثیر گرفته بود.^{۷۸}

بعد از جنگ جهانی دوم در یک فاصله ده ساله از 1947 تا 1956 سه واقعه بسیار مهم در جهان اتفاق افتاد، که هر یک به سهم خود قسمتی از پایه‌های امپراتوری بریتانیا را فروریخت و در

نهایت از آن شیری بی‌یال و دم و اشکم بر جای نهاد: استقلال هند در 1947، ملی شدن نفت ایران در 1951 و جنگ کانال سوئز در 1956، سه حادثه‌ای بود که کمر استعمار انگلیس را شکست و آفتاب عمر این کشور استعمارگر را بعد از یک قرن و نیم به لب بام رسانید.

آگاهان سیاسی عقیده دارند: استقلال هند یال و کوپال شیر بریتانیا را ریخت. ملی شدن نفت ایران باعث شد دندان‌های این شیر بریزد و بحران سوئز نیز دمش را برید. از آن به بعد هم امپراتوری بریتانیای کبیر چنان به سرعت رو به قهقرا رفت که حتی توان اداره امور مستعمرات خود در حاشیه جنوبی خلیج فارس را از دست داد. و حدود ده سال پس از ماجرای سوئز ناچار از ادامه حضور در این منطقه ثروت خیز چشم پوشید (1967) و مهار کار را به دست آمریکایی‌ها سپرد.^{۷۹}

البته در طی مذاکرات برای اقدام به ملی کردن کانال دو تن از وزرای کابینه با پیش کشیدن مساله مصدق در ایران و اقدام او برای ملی کردن صنعت نفت کشور، خاطر نشان ساختند: «کار مصدق نتیجه‌ای جز شکست به بار نیاورد» ولی ناصر در جواب آنها گفت: «رمز پیروزی یا شکست مصر در ملی کردن کانال سوئز تنها در دو نکته خلاصه می‌شود: اول اینکه اگر بتوانیم طی 24 ساعت حداقل دو کاروان کشتی را-یکی از جهت شمال و دیگری از جهت جنوب- از کانال عبور دهیم، کار را تمام کرده‌ایم. و دومی هم با کسب حمایت کشورهای دوست مصر در آفریقا و آسیا از اقدام خودمان به نتیجه دل خواه می‌رسیم. ولی رمز پیروزی مصدق چون فقط در فروش نفت نهفته بود و مخالفانش نیز توانستند به سهولت مانع استفاده دیگران از نفت ایران شوند، لذا او موفقیتی در بهره‌گیری از ثمرات اقدامش به دست نیاورد.»^{۸۰} ناصر به خوبی واقف بود که نباید از ابتدا کار عبور کشتی از کانال متوقف شود زیرا به زیان کشور است. همان طور که توقف فروش نفت به خارج در ایران باعث کاهش محبوبیت مصدق شد. و رهبر مصر این اشتباه را تکرار نکرد.

به دنبال این حوادث ملی کردن بانک ملی مصر و بانک مصر در فوریه 1960 گام مهم دیگری در جهت تکامل انقلاب ژوئیه محسوب می‌شد و حاکی از این بود که هدف‌های انقلاب از حد منافع محدود بورژوازی فراتر رفته است. مشی ملی کردن به این معنی بود که انقلاب در راه اصلاحات اجتماعی و اقتصادی گام نهاده است. مدتی بعد دولت خطوط اتوبوس‌رانی قاهره و تجارت دارو و مواد شیمیایی اساسی را در اختیار خود گرفت و روزنامه‌ها و چاپخانه‌ها را به اتحادیه ملی سپرد. در آخر سال 1960 شعبه بانک بلژیک سهم سهام‌داران بلژیکی در سایر شرکت‌ها و تجارتخانه مصر

جدید را ملی کرد.^{۸۱} اگرچه ملی کردن نفت در ایران و کانال سوئز در مصر دارای وجوه اشتراک می‌باشند، ولی باید این نکته را در نظر داشت که سلسله جنبان جرات و جسارت گسستن زنجیر استعمار در خاورمیانه، ملت ایران و دکتر مصدق بود با اشاره به این که ملت برادر مصر هم جزو کشورهای ستم دیده دنیای سوم و در حقیقت هم زنجیر ایران بود.^{۸۲}

تاثیر پذیری جمال عبدالناصر از مصدق و واکنش کشورهای استعماری در برابر

اقدامات او

ترس از ظهور مصدقی دیگر به وضوح در اظهارات دولت مردان کشورهای استعماری در این دوره آشکار است به گونه‌ای که ایدن نخست وزیر انگلیس پس از ملی شدن کانال سوئز به رئیس جمهور آمریکا آیزونهاور^{۸۳} نوشت: «با دوستان و همکارانم پس از شنیدن خبر ملی شدن کانال سوئز مشورت کردم همه ما در این عقیده اتفاق نظر داریم که به هیچ وجه نباید به ناصر اجازه داد به این شکل اعتبار و نفوذ ما را در خاورمیانه به بازی بگیرد و فکر می‌کنم اگر این تجاوز و اهانت را با سکوت تحمل کنیم نه تنها به اعتبار ما لطمه خواهد خورد بلکه ناصر به صورت دشمن ما در میان توده عرب و خاور زمین قهرمان خواهد شد و ما که تازه با مبارزات طولانی و تمهید و تجهیز نیروهای سیاسی و دوستانمان از شر یک قهرمان در خاور زمین خلاص شده ایم،^{۸۴} نمی‌توانیم اجازه دهیم دوباره یک قدرت و قلدر مصری صاحب اختیار و سلطان قلب‌ها بشود».^{۸۵} بدین منظور احتمال داشت انگلستان از همان روشی که برای سرکوب اقدام مصدق در ایران و در جریان ملی کردن نفت ایران به کار برده بود راجع به ناصر نیز به کار ببرد ولی برای موفقیت در این امر به کمک آمریکا نیاز داشت.^{۸۶}

روزنامه معروف فرانس سورا^{۸۷} در این مورد نوشت: برای نابودی ناصر دو راه بیشتر نیست، «یکی هجوم نظامی و در هم کوفتن نیروی جنگی مصر و ساقط کردن حکومت ناصر، که این راه علاوه بر بد نامی سیاسی خطر مداخله روس‌ها را در پی دارد. راه دوم راهی است که در ایران سه سال پیش آزمایش شده است و نتیجه خوبی داده است و آن اینکه دستگاه رهبری انقلاب از داخل شکاف بردارد. افرادی که در ملی کردن کانال سوئز هم کار و هم رزم ناصر بودند علیه غرور و خود پسندی وی تحریک و به جانشینی او تطمیع شوند تا ذهن مردمی که هواخواه و پشتیبان ناصر هستند به وسیله مخالفت همکاران نزدیک او مشوش شود و یک پارچگی نهضت و هیجان ملت جای خود را به

تفرقه و پراکندگی بدهد در این صورت با وارد شدن فشارهای اقتصادی^{۸۸} و تجهیز دسته‌های مخالفان می‌توان بدون مداخله نظامی و جنگی موجبات غلبه رقبای سیاسی و سقوط حکومت او را فراهم کرد.»^{۸۹} البته در این باره هم ناصر امیدوار بود که با کمک مردم و حمایت آنها ملت مصر را از لحاظ سیاسی زنده کند و بیدار سازد. و با ایجاد حزبی وفادار جلوی تفرقه افکنی استعمارگران را بگیرد، زیرا حزب پشتیبان او مایه امیدی برای او بود تا به کمک آن بتواند سپری در مقابل ارتش مصون دارد که خطر بزرگی برای قدرت او محسوب می‌شدند به همین دلیل همیشه سعی می‌کرد تا از حمایت ارتش برخوردار باشد.^{۹۰} چون ناصر آگاه بود که مصدق توسط یک کودتای نظامی سقوط کرده است که نتیجه بی‌توجهی به دشمنان داخلی بود. و رهبر مصر از این واقعه درس عبرت گرفته بود و نمی‌خواست اشتباه رهبر ایران را تکرار کند بدین طریق می‌خواست از جانب ارتش و تحریکات داخلی خیالش راحت باشد.

جالب آن است که کشورهای استعماری برای بد نام کردن این دو قهرمان ملی یعنی مصدق و ناصر از هر حربه‌ای استفاده می‌کردند و حتی سعی کردند هر دو را با دادن القابی مشابه بدنام کنند. تبلیغ علیه ناصر و علیه اقدام جسورانه او به ملی کردن کانال سوئز که یکی از شاه‌رگ‌های حیاتی اقتصادی انگلیس بود جایی رسید که او را به هیتلر و کتاب «فلسفه انقلاب» او را به کتاب «نبرد من» تشبیه کردند و اضافه کردند که اگر جلو این هیتلر شرقی در این مرحله گرفته نشود، بعد مثل هیتلر اصلی، بلائی بر سر جهان خواهد آورد که جبران ناپذیر خواهد بود.^{۹۱}

هنگامی هم که در ژوئیه 1952 مصدق از مجلس تقاضای اختیارات فوق العاده کرد و تصمیم گرفت پست وزارت جنگ را شخصاً در اختیار بگیرد، زیرا تا آن تاریخ وزیر جنگ همیشه از طرف شاه انتخاب می‌شد این اقدام و روش جدید مصدق در آمریکا هم نگرانی‌هایی به وجود آورد و روزنامه «نیویورک تایمز»^{۹۲} در سر مقاله تندی به تاریخ 15 ژوئیه 1952 نوشت: مصدق گام دیگری به سوی آشوب و تباهی بر می‌دارد، آنچه او در نظر دارد یک کودتای قانونی است که از تاکتیک‌های هیتلر برای کسب قدرت مطلقه مایه می‌گیرد.^{۹۳}

مصدق و ناصر در یک نگاه

هنگامی که مصدق و ناصر روی کار آمدند در واقع در هر دو کشور ایران و مصر یک نوع طاغوت محلی وجود داشت که هدفش حفظ سلطنت بود و نه رفاه و آسایش مردم، که این امر کاملاً مغایر با

دیدگاه‌های مصدق و ناصر بود و آنها نمی‌توانستند این وضعیت را تحمل کنند. در واقع هر دو این شخصیت‌ها مصلحت وطن و ملت را بالاتر از مصالح شخصی خویش قرار دادند و این بزرگترین وجه تمایز آنها از سردمداران طاغوت بود.^{۹۴} می‌توان بزرگترین وجه تشابه این دو قهرمان ملی را مبارزه با استعمار با به صحنه کشیدن خیل عظیم توده‌ها دانست. ناصر و مصدق اشخاصی بودند که توده مردم را وارد عرصه‌ی سیاسی کشور نمودند و در همه حال از آنها برای پیشبرد مقاصد خویش که رهایی از چنگال استعمار و استقلال کشور بود استفاده نمودند.

دکتر مصدق در طول حکومت خویش توجه بسیاری به مردم داشتند و آنچه دکتر مصدق را از بسیاری رجال دوران قاجار و پهلوی متمایز می‌سازد، همین اعتقادات و مردم‌گرایی عملی اوست،^{۹۵} ناصر نیز در مورد مردم می‌گوید: «بدون همکاری تمام اهالی سرزمین انقلاب و کشور هیچ یک نیرومند نمی‌شود. در واقع هدف انقلاب مرفه ساختن مردم است. رهایی انسان از هر نوع قید و بند است. هدف انقلاب سهل ساختن رشد انسانی فرد و تضمین برابری و عدالت اجتماعی برای اوست و هدف ما از این انقلاب پایان دادن به استثمار است. از این رو تلاش ما برای گماردن سرمایه در خدمت مردم و قرار دادن اراضی در اختیار مردم به جای رها ساختن مردم در چنگال فئودالیست‌های صاحب اراضی است. تا زمانی که کشور از سلطه خارجی‌ها نجات نیافته است ساکنان آن را نمی‌توان از نظام‌های متعدد اجتماعی و استثمار رها کرد.^{۹۶} یکی از سخنان جالب و کلیدی ناصر این بود که «اصل این نیست که کسانی را راضی یا ناراضی کنیم بلکه اصل این است که به منفعت کشور کار کنیم».^{۹۷} هدف ناصر و مصدق در اعاده و کسب استقلال، آزادی سیاسی ملت و اهالی کشور و تضمین آزادی اجتماعی برای این دو بود.

مصدق در طول حیات سیاسی خویش همواره با مردم پیوند خاصی داشت و کارهای خلاف میل آنها نکرد. بها دادن او به افکار عمومی باعث شد که بارها از سوی مخالفانش عوام فریب لقب گیرد و حتی از دید بسیاری از رجال او منفی باف بود. بر اساس معرفی منابع او را می‌توان شخصیتی دانست که در مجموع از پاک‌ترین و مردمی‌ترین فرد میان رجال و اشراف دوره‌ی خویش بود و او را می‌توان آبروی طبقه اعیان دانست.^{۹۸}

دوره زمامداری مصدق به نوعی یک مرحله جدید از ناسیونالیسم^{۹۹} مردم ایران به شمار می‌آید. مبارزه مردم، برای از میان بردن سلطه‌ی بریتانیا بر حیات سیاسی و اقتصادی ایران در واقع تجلی

یک ناسیونالیسم ایرانی بود که از خواب غفلت بیدار شده بود. و به صورت یک مبارزه با نظام سلطنتی خودکامه و درخواست ایجاد حکومتی را داشت که از اندیشه‌های لیبرال و ترقی خواهی الهام گرفته بود.^{۱۰۰} ناصر نیز مثل مصدق وارث وضع پریشان و دشواری شده بود، زیرا ملت فاقد شور و هیجان ملی گرایانه بودند، کشاورزان و کارگران به مسائل و مشکلات کشور خویش علاقه و توجه نداشتند و گرفتار گونه‌ای تنبلی و کاهلی بودند^{۱۰۱} و این ناصر بود که دوباره شور و هیجان ملی را در آنها بیدار کرد و ناسیونالیسم مصری را دوباره بیدار ساخت. حتی در بررسی تجربیات انگلیس با مصدق در سال 1951 می‌توان گفت که ناصر بیشتر احساس ملی‌گرائی را توسعه داده است.^{۱۰۲} مقابله با انگلیس و ملی کردن کانال سوئز، و ایستادگی جسورانه در مقابل هجوم سه جانبه منزلت ناصر را به ارتفاع آسمان برد. یادآوری فتوحات بزرگ او در رادیوها و روزنامه‌های کثیرالانتشار قاهره باعث شد که ناصر بیشتر مورد احترام قرار گیرد. آنها تکرار می‌کردند که از روزگار صلیبیون به بعد هیچ عربی دیگری جرات نکرده بود با استعمار جنگ کند. تصویر ناصر دیوار آرایشگاه‌ها، دواير دفتری، اماکن عمومی، را در سراسر کشور زینت داده بود. می‌توان گفت که شخصیتی ظهور کرده بود که احساسات مشتعل توده عرب می‌توانست در اطراف آن جمع شوند،^{۱۰۳} و این همه محبوبیت ناصر، ناشی از مبارزه متداوم وی بر علیه استعمار و رهایی ملت از چنگال استعمار بود. مبارزه‌ای که به گفته شخص ناصر با الهام گرفتن از جنبش ضد استعماری دکتر مصدق آغاز شده بود.

نتیجه‌گیری

نهضت ملی شدن صنعت نفت در ایران، در حقیقت جرقه‌ی بیداری کشورهای خاورمیانه به خصوص کشور مصر، از یوغ سلطه استعماری چندین ساله در منطقه می‌باشد. با اعلام جمهوری و روی کار آمدن جمال عبدالناصر، در واقع مبارزه واقعی مردم مصر بر علیه استعمار شروع شد. ایستادگی و پایمردی مصدق در برابر کشور قدرتمند بریتانیا باعث دل‌گرمی ناصر در بیرون راندن استعمارگران از سرزمین فراغه می‌باشد. در این نبرد ناصر نیز همانند دکتر مصدق اقدام به ملی کردن مهم‌ترین شریان حیاتی کشورش یعنی کانال سوئز نمود و انگلیسی‌ها را از مصر اخراج کرد. در این راستا ناصر همانند دکتر مصدق توانست با کشاندن مردم به صحنه در مبارزه با استعمار پیروزی کسب نماید. در واقع می‌توان گفت که جمال عبدالناصر با این اقدام خود توانست سناریویی که توسط دکتر مصدق نوشته شده بود تکمیل نماید. تنها وجه تمایزی که در ماجرا بود، هوشیاری ناصر از جریانات بعد بود که وی برای مقابله با آن به تقویت نیروی نظامی پشتیبان خویش پرداخت و از این طریق دست کشورهای استعماری را برای ایجاد تفرقه و نفاق و انجام کودتا برای سرنگونی خویش کوتاه کرد.

مبارزات ضد استعماری جمال عبدالناصر هم همانند دکتر مصدق باعث محبوبیت زیاد وی گردید، زیرا صرف نظر از شکست‌های ناصر در سال‌های بعد اقدامات وی در ملی کردن کانال سوئز هرگز فراموش نشد. اینکه آیا ناصر قادر بود خط و مشی روشن برای تعیین جایگاه و نقش منطقه‌ای و بین‌المللی عرضه کند مسئله‌ای مناقشه‌آمیز است اما وی مصمم بود با تبیین موقعیت خود، به عنوان رهبر بزرگترین کشور عرب بر عرصه بین‌المللی تاثیر گذارد و مصر را پیشگام جنبش عدم تعهد معرفی کند. او به ویژه تحت تاثیر فضای حاکم بر جهان سوم و سیاست موازنه منفی دکتر محمد مصدق بود، سیاستی که از انعقاد پیمانهای ضد شرقی یا طرفداری از غرب اجتناب می‌ورزید. ناصر از این سیاست دکتر مصدق نیز استقبال کرد. می‌توان گفت که، قبل از تیتو، ناصر، سوکارنو و جواهر لعل نهرو سنگ زیربنای جنبش عدم تعهد توسط شخص دکتر محمدمصدق گذاشته شده بود.

یادداشت‌ها:

¹- Charles Issawi

² - عیسوی، چارلز، تاریخ اقتصادی ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران: گستره، 1388، ص 51.

³- A grachev

⁴- Mohammed Oudeh

⁵ - واحد سطح در مصر:

1 feddan = 24 kirat = 60 metre x 70 meter = 4200 square metres (m²) =
0.42 hectares = 1.038 acres

⁶- آگارچیف، آ، زندگی سیاسی ناصر، ترجمه محمد جواهر کلام، تهران: ویس، 1368، ص 121.

⁷- حسین، محمود، تضاد طبقاتی در مصر، ترجمه ر. سلطانی و ج. بهروزی، تهران: علم، 1358، ص 17.

⁸- فوبلیکوف، د. ر؛ کیکتیف، س. ی؛ لازارف، م. س؛ لیبیدیف، ی. ن؛ نیچکین، گ. ن؛ رومیانسیف، ف. ب؛ سلطانوف، ع. ف، تاریخ معاصر کشورهای عربی، ترجمه محمد حسین روحانی، تهران: توس، 1367، ص 363.

⁹- Akhbar el-Yom

¹⁰- هیکل، محمد حسنین، میان مطبوعات و سیاست، ترجمه محمد کاظم موسائی، تهران: فاروس، 1364، ص 29.

¹¹- ایدن، آنتونی، خاطرات آنتونی ایدن، ترجمه کاوه دهگان، تهران: اندیشه، 1343، ص 70.

¹²- یمگانی، پارسا، کارنامه مصدق، تهران: رواق، 1357، ج 1، ص 262-264.

¹³- Anthony Eden

¹⁴- مصدق، غلامحسین، در کنار پدرم؛ مصدق، ویرایش و تنظیم غلامرضا نجاتی، تهران: رسا، 1369، ص 96.

¹⁵- L.Wanstart

¹⁶- مکی، حسین، خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1360، ج 3، ص 234.

¹⁷- Humanity journal

¹⁸- Manchester Guardian

¹⁹- راسخی‌لنگرودی، احمد، موج نفت (تاریخ نفت ایران از امتیاز تا قرارداد)، تهران: اطلاعات، 1384، ص 159-161.

²⁰- La Dépêche du Midi

- 21- مکی، همان، ج 3، ص 283.
- 22- نائیبیان، جلیل، پژوهشی در مسایل سیاسی- تاریخی نفت در ایران، تهران: ناالله، 1378، ص 343.
- 23- مصدق، همان، ص 97.
- 24- Glubb Pasha
- 25- نائیبیان، همان، 1378، ص 520-521.
- 26- Nahas Pasha
- 27- در سال 1936، دولت نحاس پاشا قراردادی با دوت بریتانیا انعقاد کرد که به موجب آن نیروهای ارتش انگلیس به اشغال خاک مصر (به استثنای کانال سوئز) پایان می‌دادند. این قرارداد گام تازه‌ای در راه استقلال سیاسی مصر بود ولی مساله تخلیه کانال سوئز هم چنان معوق مانده بود.
- 28- مصدق، همان، ص 97-98؛ شیفته، نصراله، زندگی نامه و مبارزات سیاسی دکتر سید حسین فاطمی، تهران: آفتاب حقیقت، 1364، ص 206-207.
- 29- Ibrahim Faraj Pasha
- 30- مصدق، همان، ص 98؛ صفائی، ابراهیم، اشتباه بزرگ؟ ملی شدن نفت، تهران: کتاب سرا، 1371، ص 208.
- 31- نجاتی، غلامرضا، سه گزارش پیرامون ملی شدن صنعت نفت ایران، تهران: شرکت سهامی انتشار، 1369، ص 139.
- 32- Fuad University
- 33- مکی، حسین، کتاب سیاه، تهران: ناشر، 1362، ج 4، ص 145-146.
- 34- جمال عبدالناصر در 15 ژوئیه 1918 در شهر اسکندریه در خانه یک پست چی دیده به جهان گشود. در سال 1938 دانشکده افسری را به پایان رسانید و همین هنگام که هنوز نو جوانی بیست ساله بود سازمان «افسران آزادی» را بنیاد نهاد. خدمت سپاهی گری را در منقباد آغاز کرد و از آنجا به سودان فرستاده شد. یک چند در بیابان باختری مصر کار کرد و سپس به آموزش گری در دانشکده جنگ پرداخت. در ماه مه 1948 درس خود را در دانشکده فرماندهی و ستاد پایان داد و روانه فلسطین شد. پس از پایان پیکار استاد همان دانشکده شد و در 1951-1952 آموزش جانبازان مصر را بر عهده گرفت. در ژانویه 1950 به اتفاق آراء به نام رئیس سازمان افسران آزاد برگزیده شد. در هنگام انقلاب دارای درجه سر گردی بود. انقلاب 23 ژوئیه 1952 زیر رهبری مستقیم او انجام گرفت.
- 35- Wafd Party
- 36- همایون پور، هرمز، ترس، امید و پیشداوری (فلسطین، اسرائیل و مصر)، تهران: کتاب سرا، 1364، ص 146؛ حسین، همان، ص 75.
- 37- السمان، علی، رویارویی مسلک‌ها و جنبش‌های سیاسی در خاورمیانه عربی تا سال 1967، ترجمه حمید نوحی، تهران: قلم، 1357، ص 152.

38- عطاعلا، ملومود، مبارزه اعراب در راه استقلال سیاسی، ترجمه جلال علوی‌نیا، بی‌جا:حقیقت، 2536 ص 16.

39- السمان، همان، ص 161.

40- Malek Farouk

41- The Secret Of Free Officers

42- Revolutionary Command Council

43- Mohammed Najib

44- براگینسکی، م، بیداری آفریقا (بررسی جنبش‌های از آزادی بخش ملی در آفریقای استعماری)، ترجمه ج. علوی‌نیا و ا.ح. رضوانی، تهران: حقیقت، 1352، ص 35.

45- فوبلیکوف، همان، ص 411-412؛

G. Jr, Modern Egypt The formation of a nation-state, Colorado: Westview Press , 2004, p 109.

46- حتی، فیلیپ خوری، شرق نزدیک در تاریخ، ترجمه قمر آریان، تهران: علمی فرهنگی، 1382، ص 551.

47- السمان، همان، ص 161.

48- هیکل، همان، ص 51.

49- نائیبان، جلیل، دفاع در برابر تجاوز (بررسی تحولات سیاسی- نظامی دو قرن اخیر)، تبریز: هادی، 1391، ص 141؛ هویدا، فریدون، اعراب چه می‌خواهند، ترجمه هوشنگ لهوتی، تهران: پازنگ، 1371، ص 172.

50- Mohammad Hussein Heikal

51- هیکل، همان، ص 31.

52- Khrushchev

53- Josip Broz Tito

54- Jawaharlal Nehru

55- Ahmed Sukarno

56- تربتی سنجابی، محمود، کودتا سازان، تهران: موسسه فرهنگی کاوش، 1376، ص 123.

57- Tawfiq Pasha

58- Orabi Pasha

59- هیکل، همان، ص 37.

60- افراسیابی، بهرام، مصدق و تاریخ، تهران: نیلوفر، 1360، ص 275.

61- نجاتی، غلامرضا، جنبش‌های ملی مصر از محمدعلی تا جمال عبدالناصر، تهران: شرکت سهامی انتشار، 1351، ص 161-159.

62- سایق، فایض؛ کانینگهام، آلن؛ ماندل، نوئل؛ آون، راجر؛ خدوری، مجید، زیر نظر آلبرت حورانی، مسائل

- خاورمیانه، ترجمه عبدالله گله‌داری، تهران: امیر کبیر، 1351، ص 7.
- ⁶³ - ملی کردن عبارت از این است که اموال و حقوق خصوصی در زمینه‌های معینی به منظور بهره برداری یا کنترل یا به هر منظور دیگر از طریق وضع قانون و به خاطر مصالح عمومی به دولت انتقال داده شود. موحد، محمدعلی، درس‌هایی از داوری‌های نفتی ملی کردن و غرامت، تهران: کارنامه، 1384، ص 22.
- ⁶⁴ - عبدالناصر، جمال، فلسفه انقلاب مصر، ترجمه مهدی سمسار، تهران: موج، 1350، ص 9.
- ⁶⁵ - فوبلیکوف، همان، ص 420.
- ⁶⁶ - Dieiraaily
- ⁶⁷ - تکیه‌ای، مهدی، مصر، تهران: وزارت امور خارجه، 1375، ص 13.
- ⁶⁸ - Aswan Dam
- ⁶⁹ - لایروس، هانری، خلیج فارس و کانال سوئز، ترجمه محمود خواجه نوری، بی‌جا: مرکز، 1352، ص 5.
- ⁷⁰ - سرکیس، نیکلا، نفت تنها و آخرین شانس خاورمیانه، ترجمه ارسلان ثابت سعیدی، تهران: امیرکبیر، 1363، ص 173.
- ⁷¹ - Universal company of the Suez maritime canal
- ⁷² - روحانی، فواد، تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، 1352، ص 13.
- ⁷³ - دولت انگلستان 44 درصد، و فرانسه 52 درصد، مالک بودند. آمریکایی‌ها هم در سال 1948 مقداری سهم خریداری نمودند و از گردانندگان آن شدند.
- ⁷⁴ - ماسلی، ویلیام، نفت، سیاست و کودتا در خاورمیانه، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: رسام، 1365، ص 113.
- ⁷⁵ - آگارپچف، همان، ص 176.
- ⁷⁶ - تربتی سنجابی، همان، ص 123.
- ⁷⁷ - هویدا، همان، ص 93.
- ⁷⁸ - ماسلی، همان، ص 115.
- ⁷⁹ - هیکل، همان، ص 7.
- ⁸⁰ - همان، ص 186.
- ⁸¹ - عطا علا، همان، ص 31.
- ⁸² - صدر، حسن، دفاع دکتر مصدق از نفت در زندان زرهی، تهران: چاپ‌خانه سپهر، 1357، ص 28.
- ⁸³ - Dwight David Eisenhower
- ⁸⁴ - البته مقصود دکتر مصدق است.
- ⁸⁵ - پیش‌گویی ایدن بسیار صحیح ولی پیش‌بینی او اشتباه از آب درآمد. ناصر چنان سلطان قلب‌ها شد که بعد از شکست کم نظیر 1967 وقتی استعفا کرد ملت مصر برای منصرف کردن او یک پارچه به پا خواستند

- و وقتی هم که خبر مرگ ناصر منتش شد مخبرین خارجی گفتند نظیر این مراسم که در قاهره و اسکندریه بر پا شد در هیچ نقطه جهان در مرگ هیچ رهبری دیده نشده است. صدر، همان، ص 17.
- 86- H. Thomas, The suez Affair, London: C. Tinling & Co. Ltd., 1966-1967, p 21.
- 87- France soire
- 88- به دستور ایدن ناو شکن مصری که برای تعمیر به یکی از بندر پرتسموت رفته بود توقیف شد و همین طور از انتقال موجودی‌های ارزی مصر در بانک‌های انگلستان جلوگیری به عمل آمد.
- 89- صدر، همان، ص 25-26.
- 90- دژاردن، تیری، صد میلیون عرب، ترجمه حسین مه‌ری، تهران: توس، 1355، ص 64.
- 91- صدر، همان، ص 18-19؛ ایدن، همان، ص 152؛ نجاتی، همان، 1351، ص 172؛
- J. Eayrs, The commonwealth of suez a documentary survey, New york torento : Oxford university Press, 1964, p 9.
- 92- New York Times
- 93- نائیبان، همان، 1378، ص 323؛ روبین، باری، جنگ قدرت‌ها در ایران، ترجمه محمود مشرقی، تهران: آشتیانی، 1363، ص 74.
- 94- بهبهانی، هاشم، «السیره السیاسة»، مجله العلوم الاجتماعیه، کویت، خریف، 1988، ص 250.
- 95- برهان، عبدالله، رنج‌های سیاسی دکتر محمد مصدق (یادداشت‌های جلیل بزرگمهر)، بی‌جا: روایت، 1370، ص 2.
- 96- سابق، همان، ص 15.
- 97- عبدالناصر، همان، ص 41.
- 98- قلی، علیرضا، جامعه‌شناسی نخبه‌کشی (قائم مقام امیر کبیر مصدق)، تهران: نی، 1377، ص 187.
- 99- ناسیونالیسم (nationalism) به معنای وطن‌دوستی و ملیت‌گرایی است. اما چون این کلمه در ادبیات سیاسی معاصر ایران متداول است، لذا واژه اروپایی‌اش در اینجا به کار رفته است.
- 100- ذبیح، سپهر، ایران در دوران مصدق (ریشه‌های انقلاب ایران)، ترجمه محمد رفیع‌مهرآبادی، تهران: عطائی، 1370، ص 26.
- 101- لوتز، ولفگانگ، یک نفر در مقابل پنج هزار نفر (خاطرات ولفگانگ لوتز)، ترجمه احمد بهپور. تهران: رسا، 1370، ص 24.
- 102- Eayrs, Ibid, p 7.
- 103- حتی، همان، ص 553.

